

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در روایت حفص بن غیاث اشکال شده بود بر اینکه استناد شهادت به ید است - همان طوری که در روز قبل عرض شد- و در شهادت علم به مشهود<sup>۱</sup> عنه لازم است به عنوان طریقت نه به عنوان موضوعیت و وصفیت. ید یا از امارات است یا از اصول، از هر کدام از این دو باشد علم به مشهود<sup>۲</sup> عنه حاصل نمی شود، بنابراین این روایت از حجیت ساقط است.

جوابی که داده اند فرموده اند که این در جای خودش مطرح شده که امارات و اصول عملیه<sup>۳</sup> تنزیلیه اینجا قائم مقام قطع است و شهادت به اماره شهادت به علم است. پس بنابراین شهادت به ملکیت بر

اساس ید این درست مانند شهادت به ملکیت قطعیه و ملکیت ؟ است. و لهذا این روایت به حجیت خودش باقی است و شهادت ملکیت هم بر اساس ید در اینجا ...

... در اینها شارع می آید علاوه بر آن جنبه اماریتی که نفس دلیل دارد یک امضایی هم روی این می کند. این امضای جاعل را و شارع را می گویند متمم کشف است یعنی کشف این چون ناقص است، دارای خلل و خلأ است، شارع با امضای او می آید این اماره را برای ما به مرحله قطع و علم ارتقاء می دهد. پس بنابراین عمل به این امارت مانند عمل به قضیه مقطوعه و معلومه خواهد بود از باب حجیت و تنجز. فرق نمی کند که این در باب امارت باشد مانند ظنون معتبره یا در باب اصول باشد، شارع می آید اصول تنزیلیه را البته که نازل منزله امارت است، می آید حیثیت تعبدیه به آن می دهد.

بناءً علی هذا صحبت ما در اینجا این مطلب است که آیا شارع که می آید امضاء کند این امارت را و حیثیت تعبدیه به آن می دهد آیا این امضای شارع به

همین مبنایی است که آقایان می فرمایند یا امضای شارع به معنای دیگر است؟ و اینجا بزنگاه بین این طریقین است و مفرق بین طرق در اینجا ظاهر می شود و بزنگاه مسأله در اینجا است و از اینجا شقوق کثیره ای مشتق می شود و بطور کلی مبنای رجالی و درایتی و حدیثی ما در اینجا با قوم تفاوت پیدا می کند.

صحبت در این است که شارع آمده این اماره را حجّت قرار داده، این حجیت یعنی چه؟ آیا حجیت به معنای جعل متمم است یا حجیت در اینجا به معنای دیگری است؟ شکی نیست در اینکه شارع در بسیاری از موارد رسماً جعل بدون دخالت و تصرّف غیر دارد مانند توقیفیات، آنچه که از ناحیه شارع باید برسد مثل عبادات و کیفیت و کمیت آنها، قید در این مسأله هیچ گونه دخالتی ندارد. صلاة صبح...

...نقص و در تمام این مطالب ندارد، این فقط به

ید شارع هست. ولی در این مسائلی که ریشه آنها ریشه عقلائیّه است ما باید ببینیم که شارع در این مقام چه عملی انجام داده و چکار کرده شارع در اینجا؟ و

به عبارت دیگر آیا شارع در طریق به حکم هم نقش داشته یا در طریق و مقدمه به حکم، دیگر شارع نقشی ندارد؟ امضای شارع اماره را و حجیت دادن به اماره را، آیا به معنای جعل متمم است؟ یعنی در اینجا شارع متمم کشف را آمده بیان کرده که اماره یک ارائه ای به واقع دارد منتهی از باب نقصان و خللی که در او هست به واسطه ظنّ و عدم امتناع طرف مخالف و احتمال تطرّق طرف مخالف، شارع در اینجا آمده آن تطرّق احتمال طرف مخالف را با متمم جعل خودش ترمیم کرده. یعنی اماره را قطع قرار داده است و ظنّ را نازل منزله علم قرار داده است. شارع آمده این کار را کرده یعنی هم آمده در احکام تصرّف کرده، به عنوان متوحّد و متفرّد در جعل احکام، شارع آمده دخالت کرده و هم در راه و مقدمه موصله به احکام، شارع آمده دخالت کرده، کدام یک از این دو است؟ یا هر دوی این دو است؟

آنچه را که ما بدواً و اولاً بلا اوّل، آن مطلب را می فهمیم لولا ادله، این است که شارع اصلاً ربطی به آن ندارد در باب این مقدمه موصله و در باب طریق

به اختیار احکام، به شارع اصلاً مربوط نیست. طریق وصول به احکام این یک طریق عقلایی و عرفی است به شارع مربوطی نیست. من می خواهم بروم این حکم را از فلان شخص یاد بگیرم، آیا با ماشین بروم پیش او یا با الاغ بروم به طرف او؟ این که دیگر به شارع مربوطی نیست. من می خواهم بروم این حدیث را از فلان محدث بشنوم آیا لباس تنم کنم بروم پیش او یا بدون لباس بروم پیش او؟ این دیگر به شارع مربوط نیست. آیا من بروم پیش او یا او را بیاورم پیش خودم؟ این دیگر به شارع مربوط نیست. آیا من با پول حلال این مسافرت را انجام بدهم یا با پول حرام انجام بدهم؟ آن دیگر به شارع مربوط نیست. این یک بحث دیگر است که پول دزدی هست یا دزدی نیست؟ سفر معصیت است [یا نیست؟]. اما أخذ احکام به شارع مربوط نیست که این به چه نحو می خواهد باشد، در مقدمه که شارع نمی خواهد دخالت بکند. آیا من با لفظ عربی بروم این حدیث را از فلان راوی بشنوم یا با لفظ لاتین یا ترکی بروم بشنوم؟ این دیگر به شارع مربوط نیست.

شارع بیاید بگوید نه، حدیثی را که از من می شنوید  
حتماً باید با لفظ عربی باشد، نخیر. آنچه را که در  
بیان شارع است این است که شارع می تواند من را  
ملزم بکند- تازه آن هم حکم عقل است، حکم شرع  
نیست- بر اینکه احکام را مکلف باید؟ کند، همین  
مقدار، به چه بیانی دیگر به او مربوط نیست. در چه  
مکانی دیگر به او ربطی ندارد. شارع در مقام طریق  
به حکم، اصلاً بطور کلی در اینجا نظری ندارد. آنچه  
که شارع می گوید این است که باید بین خود و بین  
خدای خود برای تلقی این حکم حجّت داشته باشی،  
حالا می خواهی با انگلیسی برو با راوی صحبت بکن  
یا با ترکی صحبت کن یا با عربی یا با فارسی، این  
دیگر به شارع ربطی ندارد. آن دیگر به تو مربوط  
است. اگر می بینی با زبان غیرعربی نمی تواند آن  
شخص صحبت بکند، در اینجا واجب است بر شما  
عقلاً این که این حدیث را با زبان عربی از او بشنوید  
بعداً این حدیث را پیش شخصی که عربی می داند  
بیاورید و آن برای شما معنی کند. نمی توانید آن  
راوی را ملزم کنید بر اینکه به زبان شما صحبت کند

تا اینکه در بیان مطلب دچار اشتباه بشود. و این به عهده شارع نیست. آنچه که شارع می گوید این است که باید این روایت را شما بدست بیاورید، والسلام تمام شد. جعل متمم و متمم کشف و این حرفها یعنی چی؟

شارع به ما می گوید باید احکام را از کسی که متأهل برای نقل است بدست بیاورید، تازه شارع هم این را نگفته، این را عقل می گوید. تمام اینها احکام، احکام عقلی است. اگر دو نفر در اینجا باشند، یکی ضبطش بیشتر باشد، حفظش بیشتر باشد، علمش بیشتر باشد، فقهش بیشتر باشد، یکی دیگر کمتر است، هر دو هم یک روایت را نقل بکنند، آیا عقل به شما می گوید برو پیش این یا قائل به تخییر می شود؟ قائل به تعیین می شود می گوید باید از این یاد بگیری، مسأله، مسأله مهمی است، مسأله آسانی نیست که انسان من باب مثال هر چیزی را از هر کسی بخواهد یاد بگیرد، نه، در اینجا حکم، حکم عقل است. عقل در اینجا حاکم است که باید برای این اشتغال ذمه ای که آمده است، برای این اشتغال

ذمه، انسان تحصیل فراغت ذمه را باید بکند و فراغت  
ذمه لا يحصلُ إلّا بالاستماع من هذا المحدث المتعين،  
اینجا برای انسان علم به فراغت می آید اما اگر انسان  
از این بشنود، علم به فراغت برایش پیدا نمی شود.  
این حکم، حکم عقل است، حکم شرع نیست.

آن وقت در اینجا، در این ظرف، وقتی که شارع  
می آید می گوید صدق العادل، وقتی که می آید می  
گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا  
أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ**  
﴿الحجرات، ۶﴾ وقتی که شارع می آید ادله حجیت

خبر واحد را - حالا چه ما بپذیریم یا نپذیریم - بیان  
می کند، آیا شارع در اینجا در مقام متمم جعل است؟  
در مقام متمم کشف است؟ یعنی این راه رسیدن به  
حکم را، این مقدارش از طرف شما که جنبه عقلایی  
و عرفی و محاوره ای دارد، یک مقدارش هم مربوط  
به من است که من به این راوی وزانت، متانت،  
صداقت، حجیت و امثال ذلک می دهم، آیا شارع این  
طور است یا نه شارع می گوید به من مربوط نیست؟  
راوی هر چه می خواهد نقل بکند به من ربطی ندارد،  
تو برو روایت من را از روی دیوار بشنو به من ربطی



ندارد. من این روایت را نقل می‌کنم تو هم باید به آن عمل بکنی و السّلام. این روایت را اَبی بصیر نقل بکند یا این روایت روی چراغ برق نوشته شده باشد برای من فرقی نمی‌کند. تو باید تحصیل وثاقت کنی در بلاغ و در ابلاغ و در تلقی حدیث، فقط برای من این مهمّ است، هر کار دیگری که می‌خواهی بکنی برو بکن. کجا شارع در اینجا آمده متمم جعل و متمم کشف بیان بکند؟ شارع اصلاً در مقام متمم [نیست].

شارع آمده فقط احکام را بیان کرده بعد رفته کنار، خودتان می‌دانید، خودتان می‌دانید هر کاری می‌خواهید بکنید. ما در مقام عمل آمده ایم این بساط را پهن کردیم. ما در مقام عمل آمده ایم اینقدر کتاب درایه و رجال و حدیث و امثال ذلک را نوشتیم. ما در مقام عمل به واسطه بدبختی و بیچارگی و دور بودن از زمان ائمه علیهم السّلام مجبور شده ایم اینقدر تحقیق در حال رِوَاة و امثال ذلک بکنیم، شارع که نیامده آنها را بیان بکند و یؤیّدُهُ اینکه همین ادله ای که در باب توثیق روات هست خودش دلیل بر این است که شارع در اینجا در باب متمم کشف

نیست. حیثیت تقییدیه شارع حیثیت امضایی است  
نه حیثیت تعبدیه.

العمری و ابنه ثقتان فما ادیا عنی فانی یؤدیان  
یعنی این را می خواهد بگوید نمی خواهد حضرت  
بگوید من عُمَرِی و فرزند و ابن او را من جعل وثاقت  
در آنها کردم تا حیثیت، حیثیت تعبدیه بشود، نه، می  
گوید اینها ثقتان هستند پیش من نه اینکه من در آنها  
وثاقت را تزریق کردم! ثقتان هستند پیش من و وقتی  
یکی پیش امام ثقه بود خب معلوم است دیگر، این  
راه به واقع دارد دیگر، این طریق به واقع دارد دیگر.  
حضرت در اینجا متمم کشف نیامده جعل بکند.  
جعل متمم کند! نه! حالا که وثاقت اینها مورد تأیید  
من است فما ادیا عنی فانی یؤدیان فیلزم علیکم ان  
عمل بما روا عنی، یا یونس بن عبدالرحمن ثقة خذوا  
عنه معالم دینکم حضرت در اینجا امر به أخذ را  
مترتب بر وثاقت یونس کرده، یونس ابن عبد  
الرحمن ثقةً حالا که ثقه شد پیش من و وثاقت او  
پیش من محرز شد خذوا عنه معالم دینکم این  
کجایش متمم کشف است؟ اینکه بر خلاف است،  
اصلاً دارد امضاء می کند سیره عقلائییه را، اصلاً متمم  
کشف و تتمیم جعل اینجا ندارد. زکریا ابن آدم

مأمون علی الدین و الدنیا من باب مثال، این همه ما  
توثیقاتی که ما در باب رُواة داریم، اینکه می گوید  
مأمونُ علی الدین و الدنیا یعنی چه؟ یعنی شخص  
مورد و ثوقی است دیگر.

پس بنابراین اصلاً شارع بطور کلی در مقام جعل  
احکامی تعبدیه اضافه بر سیره عقلائییه در مقام مقدمه  
موصله به احکام نیست. شارع فقط و فقط آمده است  
همان سیره عقلائییه را [امضاء کرده است]. پس  
امضای شارع در اینجا یعنی چه؟ امضای شارع فقط  
برای رفع احتمال عدم رضایت اوست، همین. من  
آمده ام به این شخص وثاقت کرده ام، به این شخص  
وثوق دارم، به این شخص اعتماد دارم، ولی چون  
دین، چون احکام، مسأله مهمی است، خطیر است و  
مسأله آسانی نیست، در من شبهه پیدا می شود که  
نکند این اشتباه کرده باشد، شارع فقط و فقط کاری  
که کرده این است که [گفته] همان سیره عقلائییه را  
من قبول دارم در تنجز حکم، اضافه بر آن نه. اضافه  
بر آن من چیزی ندارم. یعنی اگر تو بر سیره عقلائییه  
عمل کردی این مورد امضای من است. این را شارع  
آمده امضا کرده، متمم کشف در اینجا نیست دیگر.

حیثیت تعبدیه دیگر در اینجا نیست. در اصول عملیه اش هم همین طور است هیچ فرقی نمی کند.

اگر ما بودیم تنها، لو خُلینا و طبعنا، اگر ما بودیم آیا ما به استصحاب عمل می کردیم در احکام و در موضوعاتمان یا عمل نمی کردیم؟ لو خلینا و طبعنا. ما اگر خلینا و طبعنا بودیم آیا ما به ید به عنوان اماره ملکیت عمل می کردیم یا نمی کردیم؟ آقا این نصاری که اصلاً شارع را نمی دانند چیست عمل می کنند یا نمی کنند؟ کمونیست هایش عمل می کنند چه برسد به نصاری و یهود و سایر ادیان. ما تنها اگر بودیم، ما اگر تک و تنها بودیم من باب مثال، اگر می دیدیم در یک چیزی فرض کنید یک شخصی اعراض کرده از یک مالی آیا ما خود را مستحق به تصرف می دیدیم یا نمی دیدیم؟ مردم چکار می کنند؟ آقا یارو اصلاً دین ندارد وقتی که می بیند طرف فرض کنید دارد راه می رود دلش می خواهد یک صد تومانی می اندازد بیرون و می رود، همین طوری، می گوید خب اعراض کرده دیگر، بر می دارد می رود، اصلاً دین ندارد. خب همین حکم در

شرع هم آمده، لقطه چیست؟ خب همین است  
دیگر. اصلاً وقتی که شما نگاه می کنید احکام شرع  
همه اش احکام، احکام چیست؟ یعنی اغلب احکام  
غیر از آن جنبه های توقیفیه اش، تمام احکام، مطابق  
با اصول عقلائییه و اصول محاوره است.

می گوید اگر این شجره از حائط ملکی آمده باشد  
در شارع، حق الماره است دیگر، آن مقداری که  
دست می رسد و شاخه را نمی شکنی و ضرر نمی  
زنی می توانی بخوری و بروی. خب بقیه مردم چکار  
می کنند؟ همین کار را می کنند دیگر. می گویند چه؟  
می گویند الان این شجره از فضای طریق آزاد دارد  
استفاده می کند خب دلت می خواهد دیوار را آنقدر  
بیاور بالا تا درخت نیاید توی جاده. الآن عقلاء این  
کار را می کنند دیگر، منتهی دیگر نمی روند آن کله  
شاخه را بشکنند و امثال ذلک، حالا شارع در اینجا  
یک خورده آمده مضیقش کرده قضیه را، آن مقداری  
که دستتان می رسد. ولی خب عقلاء اگر دستشان  
نمی رسد سنگ می اندازند آن گردو را از آن بالا می  
اندازند پایین! شرع می گوید نه، به آن کیفیت نیست.

پس بنابراین در امارات و در اصول عملیه تنزیلیه  
اگر ما بخواهیم دقت بکنیم می بینیم امضای شارع نه  
از باب جعل حجیت است در امارات - این اشتباه  
نشود آن طوری که معروف است - شارع جعل  
حجیت در امارات نکرده. امارات حجیتشان بنفسه  
است. اگر ما این امارات را نداشتیم و جعل شارع را  
هم نداشتیم چطور احکام را بدست می آوردیم؟ اگر  
شارع نمی آمد جعل حجیت بکند، ناز می کرد برای  
ما، مگر ما لنگ نمی شدیم؟ پس شارع کاری نکرده  
در ما، چکار کرده اضافه؟ هنر نکرده شارع. اگر ما  
جعل حجیت از طرف شارع نداشتیم چکار می  
کردیم؟ خب لنگ می شدیم دیگر. غیر از یک مشت  
مسائل ضروری در بقیه مسائل، روایات اخبار آحاد،  
در آنجا چکار می کردیم؟ همه می ماندیم دیگر. یا  
می ماندیم اگر قرار شارع بر عدم حجیت اینها بود یا  
اینکه طبق ظنّ خودمان عمل می کردیم، طبق؟  
خودمان عمل می کردیم، در سایر مسائل چکار می  
کنیم؟

یک شخصی که مورد وثوق شماست اگر یک

مطلبی، یک قضیه ای از آقا نقل کند شما به آن ترتیب اثر می دهید، منتهی با آن مبانی می سنجد آیا این با آن مبانی ایشان می خورد یا نمی خورد؟ اگر خورد قبول می کنید اگر نخورد همین شما با اینکه به او وثوق دارید ردش می کنید، رد نمی کنید؟ شارع هم همین است.

احکام مسائل یک احکام در یک کادر مخصوص و در یک محدوده معین و تعریف شده که نیست، احکام یک سری احکام است، شارع آمده این احکام را بیان کرده بعد گفته این را به مردم بگویید، مردم گفتند بیایید به این عمل بکنید. خب دیگر چکار کرده غیر از این؟ کاری انجام نداده شارع، پس بنابراین امضای شارع در اینجا جعل حجیت است؟ نه. فقط امضای شارع به معنای تنجز تکلیف است عند البلاغ. یعنی اینکه وقتی که این تکلیف به واسطه این وثاقت به من می رسد شارع آن وقت می آید این را امضاء می کند نه قبلاً. یعنی اگر من رفتم با آن وثاقت خودم، با آن اعتماد خودم به راوی، به خبر، به خبر واحد، به اصل، به امارات و امثال ذلک به یک

مطلبی رسیدم حالا که به این مسأله رسیدم شارع می آید این وثوق و بلاغ را امضاء می کند باید به آن عمل کنی. پس شارع نیامده حیثیت تعبدی در اینجا بیاورد. حالا اگر من به یک همچنین وثاقتی نرسیدم، ابی بصیر است، باشد، محمد بن مسلم است، باشد، محمد بن ابی عمیر است، باشد، امّا برای من وثاقت ایجاد نکرد، اینجا مفرق طرق است. آیا این روایت... دیگر می شود. اینجا است.

اگر ما امضای شارع را از باب متمم جعل و جعل حجیت بدانیم و لو اینکه این روایت در ما ایجاد وثاقت نکرده، در اینجا این روایت به نسبت به ما می شود حجت. شارع در اینجا آمده حیثیت تعبدیه آورده، متمم جعل در اینجا آورده و لو اینکه نباشد. امّا اگر ما امضای شارع را جعل تنجّز کردیم پس از طی سیره عقلائیّه، اگر این طور شد کی امضای شارع می آید روی این حجت؟ کی امضای شارع می آید روی آن دلیل؟ وقتی که از نظر وثاقت پیش ما تمام شده باشد، آن موقع امضای شارع می آید. و مفرق بین طرق در اینجا است. پس بنابراین اصلاً به طور



کلی مسائل متمم جعل و متمم کشف و از امارات و امثال ذلک همه اینها می رود پی کارش. وقتی که اینها رفت پی کارش ما می مانیم و این روایت، این روایت هم همین را بیان کرده.

در روایت حفص ابن غیاث آمده می گوید که ید اماره به ملکیت است، وقتی اماره به ملکیت است تو می توانی شهادت به ملکیت بدهی منتهی - همان طوری که قبلاً خدمتتان عرض کردم - باید اماریت آن به نحوی باشد که کاشف از ملکیت باشد نه مثلاً کاشف از استیجار، کاشف از اباحه منفعت و امثال ذلک، از اینها نباید باشد. آنجا است که ما می توانیم شهادت بدهیم، شهادت به ملکیت. و وقتی که این طور شد پس قطعی که اخص شده در موضوع شهادت به حال خودش باقی است و ما هم هیچ نیازی به متمم جعل و متمم کشف در اینجا نداریم.

پس بنابراین این قاعده جزء امارات است نه جزء اصول غیر تنزیلیه، به عبارت دیگر غیر محرّزه، نه جزء اصول محرّزه و تنزیلیه. ید جزء امارت خواهد بود و روایت از اشکال در مسأله شهادت محفوظ

خواهد بود.

شما آقا اشکال نمی گیرید به ما؟ ما همین طوری  
حرف می زنیم معلوم نیست این حرفها درست باشد،  
بر خلاف قوم! یک مدافعی در اینجا نیست؟

سؤال: ما عقلمان قد نمی دهد ...

تمام کتاب اصول حل می شود تو دجله إن شاء

الله

جواب: شما رفته اید دجله؟

سؤال: آقا اسمش را شنیده ایم

جواب: جبهه نرفتید شما؟

سؤال: پشتش بودیم

جواب: می گفتند رزمندگان به دجله رسیدند.

کجا بود؟

سؤال: فرات

جواب: آهان، بله فرات بود، رسیدن به کربلا

بود.

سؤال: قوم هم وقتی به یک روایتی وثاقت پیدا

نمی کنند عمل نمی کنند

جواب: نه به صرف اینکه می بینند راوی ها این

هستند دیگر برایشان...

سؤال: یعنی اگر از جهت ثبوت وثاقت پیدا  
بکنند...

جواب: بله، دیگر نسبت باید...، ولی در اینجا  
علاوه بر آن، خود انسان باید با مبانی و اینها روایات  
را بسنجد. تنها نمی تواند.

سؤال: قوم با آن محتوی کار ندارد

جواب: بله

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ